

لاهووتی، پدر شعر نو فارسی

رسول پدرام «مادرید»

در صفحه تریبون آزاد مطلبی بدون امضاء تحت عنوان «بهشت سوسیالیسم از دیدگاه لاهوتی» چاپ شده است که متأسفانه بسیار دوزخ حقیقت وانصاف می نماید.

در مورد اینکه نویسنده آن مطلب نوشته اند: «ابوالقاسم لاهوتی... از همگامان خیابانی بود، به آن سوی ارس پناه برد... و آنگاه در دوران استالین بصورت ملك الشعراء دربار دیکتاتور شوروی در آمد.

باید عرض کنم که لاهوتی به شوروی نرفت تا ملك الشعراء دربار دیکتاتور بشود، بلکه او در آنجا خدمتی به فرهنگ ایران کرد که اگر در ایران می ماند هرگز از عهده انجام آن بر نمی آمد، لاهوتی در شوروی به اتفاق استاریکوف شاهنامه فردوسی را به روسی برگرداند.

نکته دیگری که در آن مطلب به چشم می خورد این است که نوشته اند: دیوان اشعار او که سراسر پر از ستایش از استالین است به دوران جنگ دوم جهانی - که حزب توده در ایران پا گرفت - به وسیله این حزب در تهران و سایر شهرستان ها پخش شد. در این مورد نیز باید عرض کنم که به نوشته مرحوم پروفیسور ادوارد براون در کتاب «تاریخ مطبوعات و ادبیات مشروطه» اشعار لاهوتی نه در زمان جنگ جهانی دوم بلکه حتی سال ها پیش از شروع جنگ جهانی اول و زمانی که سران حزب توده هنوز در قنداق بودند، در میان مردم ایران از محبوبیت خاصی برخوردار بوده و دهان به دهان نقل میشده است.

ابوالقاسم لاهوتی بی گمان یکی از مردمی ترین شاعران قرون گذشته ایران میباشد که متأسفانه از نظر بسیاری از ایرانیان و به ویژه نسل جوان ناشناخته است و برخلاف ادعای نویسنده شعر او سراسر مدح استالین نیست بلکه پراست از مضامین میهنی، اخلاقی و اجتماعی.

دیوان اشعار لاهوتی در سه چهار سال اخیر به همت آقای مهندس مشیری گردآوری و چاپ شده است که متأسفانه تا کنون من آن کتاب را ندیده ام ولی اشعار

پراکنده ای که از آن مرحوم در کتب و جرائد مختلف چاپ و منتشر شده است به خوبی نشان می دهد که آن شادروان اسی از یاد ایران عزیز، حتی در سالهای غربت غافل نبوده است و بهترین شاهد این مدعا شعری است که با مطلع زیر آغاز می شود:

«بشنواز دور ای وطن، ای مظهر ایمان من»

در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری یعنی در اواخر سال های ۱۲۰۰، جامعه ایرانی برای نخستین بار شاعرانی به ساحت ادب عرضه کرد که بر خلاف پیشینیان خود شعر را در راه پیشبرد ارمان های اجتماعی و مردمی به کار گرفتند که از آن جمله اند:

دهخدا، لاهوتی، ایرج میرزا، فرخی یزدی، بهار، عشقی، اشرف الدین گیلانی «نسیم شمال»، عارف قزوینی، پروین اعتصامی و چندتن دیگر که هر یک به گونه ای و با شیوه و اسلوب خاص خود به بیان دردهای مبتلا به جامعه ایرانی پرداختند.

در میان این شاعران شاید بسیاری از خوانندگان ندانند که لاهوتی نخستین کسی است که سال ها پیش از نیما (یعنی درست دوازده سال پیش از سروده شدن «افسانه» توسط نیما)، در سال ۱۹۰۹ (۱۲۸۹ هجری شمسی) اولین شعر نو فارسی را سرود.

فرض کنیم که لاهوتی به روسیه نرفت و در ایران میماند، آیا میدانید چه سرنوشتی پیدا میکرد؟ مسلماً «یا مثل فرخی یزدی لب هایش را با نخ و سوزن میدوختند و چند سال بعد در زندان دیگری با تزریق آمپول خالی به زندگیش خاتمه میدادند و یا مانند میرزاده عشقی، در روز روشن ششلول بند های حکومت وقت به خانه اش میریختند و طبع گوهر بار او را در عنقوان شکوفائی به گلوله می بستند و اگر هیچکدام از این سرنوشت ها را پیدا نمی کرد همچون عارف قزوینی مجبور میشد روزهای آخر حیاتش را در نهایت فلاکت و تیره روزی در مصاحبت چند سنگ بگذراند.

به منظور پایان مطلب به جا میدانم که قطعه شعر زیر را که در ضمن نخستین شعر به شیوه نودر زبان فارسی به شمار می آید، به نقل از کتاب ادبیات و

مطبوعات مشروطه اثر پروفیسور براون از نظر خوانندگان ارجمند بگذرانم.

این شعر در ارتباط با واقعه ای سروده شده که در زمان محاصره تبریز توسط نیروهای محمد علی شاه «که يك سال به درازا کشید و سرانجام با شکست نیروهای استبداد پایان یافت» اتفاق افتاده است:

اردوی ستم خسته و عاجز شد و برگشت،
برگشت، نه با میل خود، از حمله احرار.

ره باز شد و گندم و آذوقه به خروار،
هی وارد تبریز شد از زهر دروهر دشت.

از خوردن اسب و علف و برگ درختان،
فارغ چو شد آن ملت با عزم و اراده،
ازاده زنی برسریک قبر، ستاده،
بادیده ای از اشک پرودامی ازنان.

لختی سر یادوخته بر قبر همی چشم،
بی جنبش و بی حرف چو يك هیكل پولاد.

بنهاد، پس از دامن خود آن زن آزاد،
نان را به سرقبر، چو شیری شده درخشم:

در سنگر خود شد چو به خون جسم تو غلتان،
تا ظن نبری آنکه وفادار نبودم،
فرزند، به جان تو، بسی سعی نمودم،
روح تو گواه است که بوئی نبند ازنان.

مجرور و گرسنه ز جهان دیده بیستی،
من عهد نمودم که اگر نان به کف ارم،
اول به سر قبر عزیز تو بیارم.

برخیز که نان بخشمت و جان بسپارم،
تشویش مکن فتح نمودیم پسر جان،
اینک به تو هم مژده آزادی و هم نان،

و آن شیرحالات که بخوردی تو زیستان
مزد تو، که جان دادی و پیمان نشکستی.
لاهووتی - دسامبر ۱۹۰۹